

روش نحوی ابوحنّان

اثر: دکتر محمود خورسندی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۱۹ تا ۱۳۴)

چکیده:

ابوحنّان در نحو بیشتر به مکتب بصره تمایل دارد و روش سیبویه را الگوی خویش قرار می‌دهد اما به شکل تعبّدی از علمای بصره پیروی نمی‌کند. او در اصول نحوی بر خلاف کوفیان عمل می‌کند و از هیچ قبیله‌ای شاهد نمی‌آورد مگر اینکه لهجه آنها خالص بوده و با عجمه و لکنّت نیامیخته باشد. ابوحنّان همیشه موضع مخالف در برابر کوفیان ندارد بلکه در مواردی که آنان را بر حقّ می‌بیند با آنها موافقت می‌نماید. نظر نحوی ابوحنّان فقط در یک مورد با آرای علمای بغداد توافق دارد و آن عبارتست از جائز شمردن صیغه تعجّب از افعال ناقصه منفی، مانند: «لَيْسَ» و «مازال». ابوحنّان از ابن مضاء متأثر گردید و به الغاء عامل روی آورد ولی موضعی متعادل بین مذهب ابن مضاء و روش طرفداران نظریه عامل داشت.

کلیدواژه‌ها: مکتب نحوی، قیاس، سماع، ضرورت شعری، استشهاد.

مقدمه:

علم نحو برای اصلاح کلام عرب و جلوگیری از خطا و اشتباه در آن و چگونگی گفتار و نوشتار صحیح و به هدف اجتناب از نفوذ لحن و غلط در قرائت قرآن و حفظ عربی فصیح به همان شکل اصیل و اولیه خود وضع شد. علمای بصره اولین کسانی بودند که در این زمینه سخن گفتند و قواعد نحوی خویش را براساس نظم و نثر شعرای جاهلی و اعراب خالص که زبانشان با غیر عربها آمیخته نگشته پایه گذاری کردند. سپس علمای کوفه مکتبی متمایز از بصره بنا نهادند که در تدوین قواعد خویش به شدت بصریون عمل نمی کردند بلکه برعکس، گاهی حتی قول ضعیف را نیز پایه استدالات خود قرار می دادند. مکتب بغداد و مکتب های دیگر هر یک به سهم خود نقشی در ارائه خدمات و تحویل علمایی بزرگ در نحو داشتند که بیان آن مقاله ای جداگانه می طلبد.

ابوحیان هرکس را که به طریق حق و جاده صواب می دید حتی اگر در مکتب نحوی با وی مخالف بود برمی گزید و هرکس دچار اشتباه و خطا می شد گرچه در مکتب نحوی با وی همراه بود او را رد می کرد. او هیچگاه از دیگران تقلید کورکورانه نمی کرد و همواره پس از تحقیق و تفحص فراوان، دست به انتخاب می زد. اما از اقوال و آرای وی چنان برمی آید که بیشتر به مکتب بصره تمایل داشته است. شعر جاهلی و مخضرم و اسلامی، نثر عربی ناآمیخته با قبائل غیر عرب، و قراءات سبع قرآن، پایه استدالات نحوی او بود. ابوحیان تعلیلات نحوی را موجب دشواری علم عربی می شمارد که فائده ای جز دور کردن طلاب از صرف و نحو ندارد و سعی بر آن دارد تا آنجا که بتواند علم عربی را در تألیفات خود تسهیل نماید. موضع او در برابر مخالفان نظریه عامل و موافقان، موضعی متعادل است و آنجا که بیان عامل موجب اطاله کلام و ابهامات و تعقیدات و اختلافات است آن را ذکر نمی کند.

روش نحوی ابوحنبلان

ابوحنبلان اثیرالدین محمد بن یوسف بن علی بن حبلان اندلسی غرناطی، در آخر شوال ۶۵۴ هـ در غرناطه دیده به جهان گشود و در ۲۸ صفر ۷۴۵ هـ در قاهره فوت نمود. ابوحنبلان در نحو دارای روشی خاص بود و از هیچ مکتبی به طور کامل و مداوم تقلید نمی کرد بلکه خود صاحب نظر بود. مهمترین خصیصه ابوحنبلان ظاهریت او و تأثیر آن در گرایش نحوی وی است. از مکتب بصره خصوصاً از سیبویه بسیار متأثر گشته و در توجیه عقایدش از او بهره ها جسته است.

آرای نحوی ابوحنبلان به دو بخش تقسیم می شود:

۱- آرای شخصی، که خود به تنهایی و براساس استقراء و تتبع شخصی خویش به آنها دست یافته است.

۲- آرای اجتهادی، یعنی آرای که ابوحنبلان از میان آرای علمای پیشین برگزیده و بر دیگر آراء ترجیح داده است.

گرایش ابوحنبلان به مکتب بصره

ابوحنبلان غالباً در نحو بصری مذهب بود و روش سیبویه را در پیش می گرفت. یکی از دلایلی که بیانگر ترجیح مذهب اهل بصره نزد ابوحنبلان است، عبارت «ذلک لایجوز عند البصریین» یا «هذا هو الراجح» است. او هرگاه می خواست به مخالفین نحو بصره طعنه بزند می گفت: «هذه نزعة کوفیة» (ابوحنبلان اندلسی، ۱۳۲۸، البحر المحیط، ج ۴، ص ۲۴۲). کسانی که به تخطئه علمای بصره می پرداختند از نظر وی جاهل بوده و چیزی از نحو و علوم عربی نمی دانستند. ابوحنبلان به طرق مختلف طرفداری خود از بصریان را بیان می کرد، مثلاً در هنگام اظهار نظر در مورد دخول «من زائده» بر مفعول به در جمله موجه می گوید: «و لان المفعول به لاندخل علیه "من الزائده الا بشرط ان يتقدمه غير موجب و أن يكون ما دخلت علیه نكرة، و هذا علی الجادة من مشهور مذهب البصریین» و درباره آیه شریفه «ان کنتم مؤمنین» می گوید: «قال ابن

عطیه: و "ان کنتم" شرط و الجواب متقدم، و لا یتمشی قوله هذا إلا علی مذهب من یجیز تقدم جواب الشرط و لیس مذهب البصریین إلا أبایزید الأنصاری» (ابوحیان، ۱۳۲۸، البحرالمحیط، ج ۱، ص ۳۰۸).

آرای نحوی او در موارد متعدد با مذهب بصریان موافق است. وی در اصول نحوی خود با آنان هم رأی است و در عدم استشهاد به احادیث شریف مانند آنها نظر می دهد و در این رابطه دو دلیل دارد:

۱- احادیث با لفظ اصلی خود روایت نشده اند بلکه نقل به معنی گشته اند.

۲- پیشوایان نخستین نحو در مکتب بصره و کوفه، استناد به حدیث نکرده اند. در سماع نیز طبق مکتب بصری عمل می کرد و قائل بود تمام قبائل در فصاحت به یک اندازه نیستند و تحقیق در کلمات شنیده شده را واجب می دانست. به طور مثال به ابن مالک ایراد می گیرد که چرا از قبایل لخم، خزاعه و قضاعه شاهد آورده است و بر کوفیان اشکال وارد می کند که چرا از کلمات شاذّ عرب استفاده می نمایند. البته ابوحیان درباره کلمات سماعی باسعه صدر برخورد می کرد و می گفت: «فکل ما یكون من لسانهم مسموعاً و لم یکن بالقیاس ممنوعاً کان جدیراً بأن لا یكون ممنوعاً» (ابوحیان، ۱۹۴۷، منهج السالک، ص ۱۰۹).

برای وضع قاعده نحوی هیچ رأیی را پیش از سماع از عرب نمی پذیرفت. به هر چیزی که یک یا دو شاهد داشت قیاس نمی کرد و معتقد بود قاعده، باید با استقراء و جستجو در شواهد فراوان بدست آید تا بتوان حکم را منوط به آن نمود. موارد شاذّ و نادر که جز در شعر به کار نمی روند نمی توانند در استنتاج یک قانون کلی، مؤثر باشند.

اگر دقت به خرج ندهیم شاید به این نتیجه برسیم که ابوحیان کاملاً پیرو بصریان بوده و تمام نظرات آنها را بدون کم و کاست پذیرفته است. اما واقعیت چنین نیست. او در برخی مسائل با علمای بصره مخالفت نموده و رأی کوفیان را ترجیح داده و شاهی از شعر صحیح و قول مطمئن برای آنان آورده است.

ابوحنبلان آنچه را برتر می‌پنداشت برمی‌گزید و قائل بود علم در علمای بصره محدود نگشته و شایسته نیست به شکل تعبدی از مکتب بصره پیروی کرد.

در تفسیر این آیه شریفه «و کفر به والمسجد الحرام» می‌گوید:

«وقد خبط المعربون فی عطف "المسجد الحرام"، والذی نختاره انه عطف علی الضمیر المعرور و لم يعد جاره، و قد ثبت ذلك فی لسان العرب نثراً و نظماً باختلاف حروف العطف و ان كان ليس مذهب جمهور البصريين بل أجاز ذلك الكوفيين و يونس و الأخفش و الأستاذ ابوعلی الشلوبین، لسنا متعبدین باتباع مذهب جمهور البصريين بل نتبع الدلیل» (ابوحنبلان، ۱۳۲۸، التهراماد، ص ۱۴۶)

ابوحنبلان در استشهاد به قراءات نیز با بصریان مخالف است و به قراءات سبع و قراءات متواتر استناد می‌کند و قول کسانی را که قائل به لحن و خطا در قرائت قاریان هستند قبول ندارد و می‌گوید برخی از آنان قرائت خود را از صحابه و تابعین اخذ کرده‌اند.

ابوحنبلان و مکتب کوفه

ابوحنبلان علمای کوفه را در اکثر مسائل دچار خطا و اشتباه می‌داند و با قول علمای بصره آنها را رد می‌نماید. مثلاً در هنگام بحث دربارهٔ افعال صیغه‌های مبالغه می‌گوید: «أختار افعال هذه الأمثلة الخمسة و هو مذهب سیبویه و جاء السماع باعمالها نظماً و نثراً خلافاً لأكثر البصريين فی منع افعال "فعلیل" و "فعل" و للكوفيين فی منع افعال جميعها».

در اصول نحوی مخالف کوفیان عمل می‌کند و از هیچ قبیله‌ای شاهد نمی‌آورد مگر آن دسته از قبائلی که لهجهٔ آنها با لکنت و عجمه نیامیخته باشد در شعر گرچه به ابیاتی از ابی تمام و شعرایی مانند او استشهاد می‌نماید ولی هیچگاه آنها را اساس وضع قواعد نحوی خویش قرار نمی‌دهد بلکه فقط برای تقویت امثله و شواهد اصلی که قواعد بر پایه آنها وضع می‌شود آورده است. او برخلاف کوفیان که شعر

جاهلی و مخضرم و مؤلد و محدث را مبنای قواعد خویش قرار می‌دهند تنها شعر جاهلی و مخضرم را در وضع قوانین نحوی مؤثر می‌داند، ابوحنیان موارد شاذ و نادر و مثالهایی را که بر رأی واحد استوار است پایه قیاس قرار نمی‌دهد و برخلاف نظر کوفیان قاعده نحوی را فقط با استقراء و تتبع در جزئیات و مصادیق فراوان تثبیت و تأیید می‌نماید.

البته ابوحنیان همیشه در برابر کوفیان موضع مخالف ندارد بلکه در مواردی که آنان را بر حق می‌بیند با ایشان موافقت می‌کند. چنانکه در تفسیر این آیه شریفه «و فی خلقکم و ما بیث من دایة لآیات لقوم یوقنون» درباره عطف "ما" به "کم" می‌گوید: «و من أجاز العطف علی الضمیر المخفوض من غیر إعادة الخافض أجاز فی "ما بیث" ان یکون معطوفاً علی الضمیر فی "خلقکم" و هو مذهب الکوفیین و یونس و الأخص و هو الصحیح و اختاره الأستاذ ابوعلی السلوین» (ابوحنیان، ۱۳۲۸، البحرالمحیط، ج ۸، ص ۴۲)

بنابراین آن دسته از آرای کوفی که شاذ بوده و پشتوانه‌ای مطمئن از شعر جاهلی یا مخضرم یا لغت سماعی و قیاسی نداشته همواره مورد مخالفت ابوحنیان واقع می‌شد. ولی هرگاه صحیح و برتر به نظر می‌رسید توجه وی را به خود جلب می‌کرد و طبعاً آنها را بر نظرات دیگران ترجیح می‌داد.

ابوحنیان و مکتب بغداد

موضع ابوحنیان در برابر بغداد به خوبی روشن نیست. اما به نظر می‌رسد چون علمای بغداد در اکثر آرای خود با کوفیان توافق دارند به همین دلیل ابوحنیان بیشتر اقوال آنان را مردود می‌شمارد. از آن جمله اینکه نصب کلمه بعد از "بله" بر استثناء را قبول نمی‌کند و می‌گوید: «و اما بله فمذهب جمهور البصریین انه لایجوز فیما بعدها إلا الخفض و أجاز البغدادیون و الکوفیون فیہ النصب علی الاستثناء نحو: "اکرمت العبید بله الأحرار" و إنما جعلوها استثناء لآئهم رأوا ما بعدها خارجاً عما

قبلها فی الوصف من حيث كان مرتباً عليه، لأن معنى "أكرمت العبيد بله الأحرار" ان الكرامة للأحرار يزيد على إكرامه للعبيد. و الصحيح أنها ليست من أدوات الاستثناء، بدليل ان مابعدھا لا يكون من جنس ما قبلھا و من حيث دخول حرف العطف عليه و لم يتقدمها استثناء» (ابو حیان، ۱۹۴۷، منهج المسالك، ص ۱۷۹)

ابو حیان فقط در یک جا با نظر بغدادیان توافق دارد و آن عبارت است از: جائز شمردن بنای صیغه تعجب از افعال ناقصه منفی از قبیل "لیس" و "ما زال". وی در این رابطه می‌گوید: «فلو كان الفعل من باب "كان" مما لزمه النفي لكونه وضع له» ک: "لیس"، اولکونه لا يستعمل إلا مقروناً بحرفه او بحرف النفي و الدعاء نحو "ما زال" ففی ذلك خلاف، ذهب البغداديون إلى إجازة "ما أحسن ما ليس يذكر زيداً" و "ما أحسن ما لا يزال يذكر نازيداً" و تابعهم ابو بکر السراج، و يقوى ذلك فى "ليس" أنها قد وقعت صلة لـ "ما" المصدرية فى قوله "بما لستما اهل الخيانة و الغدر" و يقوى ذلك فى "لا يزال" انه صورة النفي و هو موجب من حيث المعنى، و كان "ما" المصدرية إنما دخلت على موجب لا على المنفى» (ابو حیان، ۱۹۴۷، منهج، ص ۳۷۹) از عبارتهای «و يقوى ذلك فى ليس» و «يقوى ذلك فى لا يزال» معلوم می‌شود که ابو حیان در این مسأله مذهب بغداد را برگزیده و مورد تأیید قرار می‌دهد.

تأثر ابو حیان از ابن مضاء

ابو حیان در عین اینکه در نحو متکی به مذهب ظاهری بود ولی با اشتیاق تمام به آرای علمای نخستین خصوصاً سبویه - امام النحاة - چنگ می‌زد. طه راوی در این باره می‌گوید: «كان ظاهري المذهب حتى لقد قال عنه ابن حجر انه كان ظاهرياً حتى فى النحو، و ربما كان قصده من قوله هذا انه كان شديد المتسك بآراء النحويين الأوائل كسبويه مثلاً» (طه راوی، ۱۳۶۹، تاریخ علوم اللغة، ص ۲۰۱) ابو سلیمان داود بن علی بن خلف اصبهانی ظاهری، نخستین کسی بود که مکتب ظاهری را پایه‌گذاری کرد. وی اخذ احکام شرعیه را فقط بر اساس ظاهر کتاب و سنت جائز می‌دانست و قیاس و

تقلید از پیشوایان مذاهب را رد کرد. در مدرسه نحوی اندلس نیز پدیده‌ای بوجود آمد که منجر به پیروی از ظاهر شد. اولین کسی که در علم نحو این دعوت را سر داد ابوالعباس احمد بن عبدالرحمن بن محمد بن مضاء قرطبی بود که نحو را به دو دلیل با مذهب ظاهری تطبیق داد:

۱- گرایش وی به دعوت موحدین

۲- رابطه وی با یعقوب بن یوسف بن عبدالؤمن بن علی که در سالهای ۵۸۰ هـ.ق. به حکومت می‌کرد و به مکتب ظاهری تمایل زیادی داشت.

ابن مضاء به پیروی از یعقوب، کتاب "الرد علی النحاة" را تألیف نمود و در آن علمای مشهور نحو و مکاتب نحوی شرق را مردود شمرد و به الغاء نظریه عامل و علت‌های دوم و سوم و نیز به الغاء قیاس و مطالب غیر عملی پرداخت و آنها را موجب تباهی نحو دانست.

اما ابو حیان سعی بر آن داشت که بین مکتب ابن مضاء و مکاتب مشرق زمین جمع نماید. به نظر می‌رسد تلاش کرد تا به شیوه ابن مضاء تقرب جوید ولی در حدّ وسط عمل نمود، گاهی با نحو شرق همراه شد و زمانی به تناسب آراء و مذهب ابن مضاء حرکت کرد. به عنوان مثال در کتاب سیبویه و کتابهای مازنی فصل‌های طولانی تحت عناوین زیر می‌یابیم:

«باب ما قیس من المعتل من بنات الیاء و الواو و لم یجیء فی الکلام إلا نظیره من غیر المعتل» و «باب ما قیس من المضاعف الذی عینه و لامه من موضع واحد و لم یجیء فی الکلام إلا نظیره من غیره» و غرض از این ابواب، تمرین دانش آموزان بر چگونگی قیاس از یک بناء برای بنای دیگر است. ابن مضاء در لغو این ابواب و تمارین سعی وافر نمود و دلیلش این بود که عرب به آنها سخن نمی‌گوید و فائده‌ای جز تعقید و پراکندگی ذهن ندارد. ابو حیان نیز در تألیفات خود بر همین منوال عمل کرد و به تمارین غیر کاربردی توجه‌ای ننمود و در ابواب مختلف هیچ اشاره‌ای به آنها نکرد. او در تعلیلات نحوی فائده‌ای نمی‌بیند و می‌گوید علمای نحو با تعلیل و

استدل‌الهای سست و ضعیف خویش که سودی ندارد علم نحو را تباه نموده‌اند. وی قائل است به برخی از این تعلیل‌ها همچون تعلیل در امور وضعیه اصلاً نیازی نیست. این رأی ابوحنیفان متأثر از مکتب ظاهری و برخی از داعیان ظاهریه است که عقیده دارند حرام است درباره چیزی که وجود دارد پرسیده شود چرا وجود دارد؟ و چرا به این شکل وضع شده است؟ چرا در قرآن کریم چنین گفته شده و چنان گفته نشده است؟

ابن حزم اندلسی در این رابطه می‌گوید: لایحل التعلیل فی شیء من الدین و لا ان یقول قائل لم حرم هذا و احل هذا.

به عقیده ابوحنیفان، علم عربی نیز جزء امور وضعیه است. بنابراین نیازی به تعلیل ندارد چنانکه علم لغت نیز محتاج تعلیل نیست. پس نباید پرسید: چرا ترکیب «زیدٌ قائمٌ» به این شکل است که می‌بینیم؟ و صحیح نیست که در لغت بپرسند: چرا به چشم «طرف» و به شب «لیل» گفته می‌شود؟ و روا نیست در حرف سؤال شود: چرا حروف مضارعه عبارتند از: «أ، یا ت ت»؟ البته علمای نحو گفته‌اند اصل این است که حروف مضارعه از جنس حروف علّه باشد که غالباً زائده واقع می‌شوند پس قیاس چنین است که «الف، واو، ی» حروف مضارعه باشند ولی «الف» به علت ساکن بودن نمی‌تواند در اول مضارع بیاید پس آن را تبدیل به همزه «أ» کردند و به شکل یکی از حروف مضارعه درآوردند. اما «واو» در اول مضارع تبدیل به «ت» شد و گفتند «تَضْرِبُ» به جای «وَضْرِبُ» چنانکه «تُرَاثُ» و «تُخْمَةُ» در اصل «وراث» و «وخمه» بوده است. اما «ی» هیچ مانعی مثل مانع «الف» یا «واو» ندارد پس خودش بدون هیچ تغییری در اول مضارع می‌آید. اما «نون» بدون هیچ تغییری در اول مضارع می‌آید چون به حروف مدّ و لین شباهت دارد از آن لحاظ که دارای صفتی به نام غنه است چنانکه حروف مدّولین (و، ا، ی) دارای صفتی به نام مدّ هستند.

ملاحظه می‌کنید همه اینها تعلیلاتی هستند که شخص عاقل آنها را مسخره

می‌داند و راوی آنها را مورد استهزاء قرار می‌دهد، تا چه رسد به کسی که آنها را بافته است. به نظر ما این حروف چیزی جز امور وضعیه نیستند و امور وضعیه تعلیل برنمی‌دارد.

ابوحیان در مقایسه زبان عربی با زبانهای دیگر می‌گوید: همانگونه که در عربی حروف «أ، ی ت ن» علامت مضارع هستند، در زبان ترکی و فارسی نیز علامت‌هایی برای مضارع وجود دارد پس چرا باید فقط برای این علایم در زبان عربی، دلیل ذکر شود؟ پس نتیجه می‌گیریم سبب آن تعلیلات صرفی و نحوی چیزی جز حرص و اشتیاق علمای نحو نیست.

ابوحیان و نظریه عامل

هیچ بابی از ابواب نحو به ذهن انسان خطور نمی‌کند مگر اینکه تأثیر عامل در آن واضح و روشن است. علماء در باره عامل اختلافات زیادی دارند. مثلاً یکی عامل را معنوی می‌داند و دیگری لفظی می‌شمارد و آن را فعل یا کلام یا اداتی می‌دانند که پیش از معمول می‌آید.

ابن مضاء کوشید عامل را لغو کند تا کار بر نحویان و کسانی که نحو می‌آموزند آسان گردد و از تعقیدات و اختلافات و ابهاماتی که موجب إطاله کلام است خلاص شوند. ابوحیان نیز این سبک را دنبال کرد. وی در باره عامل رفع فعل مضارع می‌گوید:

«فهذه سبعة مذاهب في الرفع للفعل المضارع ذكر منها المصنف مذهبهين... و الكلام على هذه المذاهب بالاحتجاج لها والابطال يستدعي ضياع الزمان فيما ليس فيه كبير جدوى، لأن الخلاف في ذلك لا ينشأ عنه حكم نطقي و الخلاف اذا لم ينشأ عنه حكم نطقي فينبغي الا يتشاغل به» (السيوطي، ۱۳۵۹، الأشباه و النظائر، ج ۱، ص ۲۴۳)

البته در بعضی بابها فقط اختلاف در بحث عامل را نقل می‌کند و از بیان نظر خویش خودداری می‌ورزد. مثلاً در باب ابتداء در کتاب "منهج السالك" رأی خود را درباره

عامل نگفته و هیچ قولی را ترجیح نداده است. در باب فاعل و مفعول نیز اینگونه عمل نموده است.

از این روای می فهمیم ابوحنیفان در الغاء عامل و عدم ذکر آن، از دعوت ابن مضاء اثر پذیرفته است ولی این تأثیر چندان قوی نیست. در سایر ابواب نحوی چنین وضعی نسبت به ابن مضاء ندارد، چون اختلافات موجود و روش های متفاوت و تنوع آراء و ابواب نحوی او را واداشته که بالاخره یک نظر را پذیرفته و نظرات دیگر را رد نماید.

البته هیچ عالم نحوی هر چند از تأویل اجتناب نماید نمی تواند همیشه از فکر عامل بگریزد خصوصاً در باب تنازع که بر پایه نظریه عامل و افعال و معمول بنا شده است. ابن مضاء نیز با وجود پایه گذاری الغاء عامل مجبور شد در باب تنازع به وجود عامل اعتراف نماید. او اعمال فعل دوم را در معمول ترجیح داده است اگر قائل به عامل و اعمال نبود هیچگاه نمی توانست فعلی را بر دیگری ترجیح دهد. نتیجه اینکه ابوحنیفان در مورد عامل، موضعی متعادل بین مذهب ابن مضاء و مذاهب طرفدار عامل دارد.

ابوحنیفان و شواهد نحوی

شواهد نحوی از چهار قسمت خارج نیست:

۱- آیات قران کریم و قراءات مختلف

۲- احادیث نبوی (ص)

۳- شعر عربی

۴- نثر عربی

علمای نحو در استنباط قواعد از قراءات، اختلاف نظر دارند. اهل بصره آن را حجت نمی دانند و اگر با قیاس و قواعد نحویشان تطبیق نداشته باشد نمی پذیرند، حتی اگر متواتر باشد یا از قراء سبعة نقل شده باشد.

کوفیان و ابن مالک، تمام قراءات را قبول داشته و به آنها استدلال می‌کنند و احکام و قواعد خود را، حتی بر قرائتهای شاذ و نادر نیز بنا می‌کنند.

اما ابوحنیفان در این میان جایگاهی در حد وسط دارد. نه مانند بصری‌ها سخت‌گیری به خرج داده که هر چه مخالف قیاسشان است مردود می‌شمارند و نه مانند کوفی‌ها و ابن مالک چنان سهل‌انگاری می‌کند که حتی بر شواذ و نوادر تکیه نموده و به قرائت کسی که چیزی از قرائت نمی‌دانند نیز اعتماد نماید.

ابوحنیفان قرائت‌های متواتر و صحیح را از قراء موثق می‌پذیرد اما به خود اجازه نمی‌دهد به هر قرائتی استشهاد کند.

او تا آن اندازه قراءات سبع را قبول دارد که اگر کسی یکی از این قرائتها را قبول نداشته باشد او را به عجمه بودن متهم می‌سازد و گاهی برخی از علمای نحو را به دلیل تخطئه یکی از قراء سبع تکفیر می‌نماید.

ابوحنیفان درباره هر یک از قرائتها کتابی تألیف نمود که به قرار زیر است:

۱- النافع فی قراءه نافع ۲- الأثیر فی قراءه ابن کثیر

۳- المورد الغمر فی قراءه ابی عمرو ۴- المزن الها مرفی قراءه ابن عامر

۵- الروض الباسم فی قراءه عاصم ۶- الرمزه فی قراءه حمزه

۷- النابی فی قراءه الکسائی

او بدین پایه نیز اکتفا نکرد و کتابی به نام «عقد اللالی فی القراءات السبع العوالی»

درباره قراءات سبع تألیف نمود.

ابوحنیفان دلایلی در رابطه با اعتماد خویش به قراء سبعه ذکر می‌کند که از آنجمله

است:

۱- قرائتهای آنها متواتر است. ۲- سند آنها صحیح است.

۳- راویان آنها ثقه و مورد اعتمادند. ۴- این قراء، عرب خالص هستند.

۵- این قراء عادل هستند. ۶- اکثراً قرائت خود را از صحابه پیامبر (ص) دریافت

کرده‌اند. ۷- هر یک از این قاریان رئیس مکتب‌های قرائت یک شهر اسلامی بوده‌اند.

او دربارهٔ ایشان می‌گوید: «و ما قرئ فی السبعة لایردُ ولا یوصف بضعف ولا بقله» (السیوطی، ۱۳۲۷، مع الهوامع، ج ۲، ص ۵۵)

ابو حیان در کتاب "البحر المحيط" موضع خود را نسبت به قرائت‌ها بیان نموده و کسانی که قاریان را متهم می‌سازند با بدترین اوصاف طرد کرده است. او عقیده دارد اصل این است که قیاس بر اساس قرآن باشد نه اینکه قرآن با عربی و قواعد آن تطبیق داده شود.

علمای نحو در استناد به حدیث نبوی سه گروه هستند:

۱- گروهی مطلقاً استدلال به حدیث را جائز نمی‌دانند و ابو حیان در رأس آنها است.

۲- گروهی در حد وسط عمل می‌کنند که نمایندهٔ آنها شاطبی است.

۳- گروهی استناد به حدیث نبوی (ص) را همیشه جائز می‌دانند که در رأس آنها ابن مالک اندلسی است.

ابو حیان قیاس به حدیث را جائز نمی‌داند و دلایل خود را در کتاب "التذیل و التکمیل" بدین ترتیب ذکر می‌کند:

۱- هیچ یک از متقدمین و متأخرین جز ابن مالک این شیوه را در پیش نگرفته‌اند.
۲- راویان حدیث، نقل به معنی را جائز می‌دانستند و چه بسیار احادیثی که با الفاظ خود پیامبر (ص) نقل نشده‌اند.

۳- لحن و خطا و اشتباهات فراوانی در نقل احادیث مروی از پیامبر (ص) رخ داده است، چون بسیاری از راویان غیر عرب بودند و زبان عربی نمی‌دانستند و ناخواسته در روایتشان دچار لغزش شدند.

ناگفته نماند ابو حیان در کتب نحوی خود استشهاد به احادیث نموده ولی آنها را اساس قیاس قرار نداده و قواعد نحوی خویش را بر پایهٔ آنها وضع نکرده است بلکه پس از آوردن شواهدی از قراءات یا ابیات شعر، احادیث را فقط جهت تأیید و کمک در اثبات حکم ذکر نموده است مثل: «انا افصح من نطق بالضاد بید ائی من

قریش» و «ذروالحبشة ما وذرتکم»

ابوحیان و نثر عرب

ابوحیان به لغات قبائلی که با عجم‌ها در آمیخته بودند استدلال نمی‌کرد و آنها را حجت نمی‌دانست. او بر پایه لغتهای ضعیف قیاس نمی‌نمود. لغت حجاز را فصیحترین لغت می‌شمرد چون قرآن به این زبان نازل شده است. اما هیچگونه صراحتی از وی در برتری بقیه لغات نسبت به یکدیگر یافت نشده است. البته لغات تمام قبایل را جزء سماع به حساب می‌آورد و از آنها أخذ می‌کرد ولی هیچگاه قیاس براساس آنها را جاز نمی‌دانست.

ابوحیان و شعر

ابوحیان به شعر شعری تکیه می‌کند که بصریان به آن اعتماد دارند و به شعر مولدین استدلال نمی‌نماید. البته گاهی در آثار وی ابیاتی دیده می‌شود که مشخص نیست آیا سراینندگان آنها از کسانی بودند که می‌توان به شعرشان استشهاد کرد یا نه. ابوحیان این نوع اشعار را صرفاً جهت مثال و نمونه ذکر کرده است و هیچ قانون نحوی براساس آنها وضع نمی‌نماید. وی پس از ذکر هر بیت از این قبیل متذکر می‌شود که نمی‌داند آیا گوینده‌اش از جمله کسانی بوده که به شعرش استشهاد می‌شده یا نه، و آیا عرب بوده یا عجم. چنانکه در مورد خبر دادن از مبتدایی که ضمیر باشد و در خبرش از "من" یا "ما"ی موصوله استفاده شود می‌گوید:

«فلو كان الموصول غير "الذی" و فروعہ ك: "من" و "ما" و جبت الغيبة نحو "أنا من قام" و "أنت من قام"، من أطلق جواز الوجهين في الموصولات كلها فهو اهم. فأما قول بعضهم:

تعير اموراً لست ممن اشاءها ولو جعلت في ساعدی المجمع
فقال «ممن اشاءها» و هو المنصوص، و انه لا يجوز ذلك في "من" و "ما"، و

الظَّاهِرَانِه لَا يَسْتَشْهَدُ بِقَوْلِهِ. فَانْ صَحَّ اِنَّه لِعَرَبِيٍّ، فَتَأْوِيلُهُ عَلَيَّ اَنَّهُ كَانَ ذَلِكُمْ فِي مَعْنَى لَسْتُ اَفْعَلُ، جَازٌ»

و در مورد نصب مضارع بعد از "واو معیت" در جواب استفهام پس از ذکر این بیت:

اتبیت وریان الجفون من الکرى و أبیت منک بليلة الملسوع
می گوید: «ولا أدری أهو مصنوع أم لا»

خلاصه کلام اینکه ابو حیان از اشعار طبقات اول و دوم و سوم از شعرای چهارگانه یعنی شعر جاهلی، مخضرم و اسلامی شاهد می آورد ولی از شعر طبقه چهارم مثل ابوتمام و بحتری و شعرای متأخر دیگر برای استدلال و قیاس استفاده نمی کند.

ابو حیان در بحث ضرورت شعری، روش ابن جنی و ابن عصفور را در پیش گرفته و اضطرار را در ضرورت های شعری شرط نمی داند وی چنانکه ضرورت را در شعر جائز می داند در سجع نیز روا می دارد و در کتاب "غایة الاحسان فی علم اللسان" در "باب الشعر و السجع" می گوید: در شعر و سجع چیزهایی جائز است که در غیر آن دو جائز نیست. ضرورت به عقیده ابو حیان یا به حرف است یا به حرکت و یا به کلمه. و منحصر می گردد در نقص و زیادت و تقدیم و تأخیر و تبدیل. وی قائل است ضرورت ها قیاسی نمی گردند مگر به علت کثرت استعمال. او در کتاب "غایة الاحسان" از ضرورت های قیاسی بحث نموده و غیر قیاسی ها را به حال خود رها کرده است.

نتیجه:

تسهیل آموزش عربی و اجتناب از بیان تعلیلات پیچیده و بی فائده و در عین حال التزام به اصول مسلم و قطعی نحو، مهم ترین شاخصه در نظریات نحوی ابو حیان است.

برای وضع قاعده نحوی، هیچ رأیی را پیش از سماع نمی پذیرد و هر نظریه نحوی را که فقط دارای یک یا دو شاهد باشد پایه قیاس خود قرار نمی دهد و قائل است که قاعده نحوی را باید به استقراء و جستجو در شواهد فراوان به دست آورد. موارد شاذ و نادر را در استنتاج یک قانون کلی مؤثر نمی داند چون این موارد فقط در ضرورت های شعری به کار می روند و به آن اندازه عموم و شمول ندارند که بتوان آنها را اساس استدلالات نحوی به حساب آورد.

ابوحیان قراءات متواتر آیات قرآن را از قراء موثق می پذیرد ولی به هر قرائتی استشهاد نمی کند. او احادیث را فقط در جهت تأیید و کمک در اثبات حکم به کار می گیرد.

لغات تمام قبایل را جزء سماع به حساب می آورد ولی هیچگاه قیاس بر آنها را جاز نمی شمارد. از میان اشعار فقط به شعر جاهلی و مخضرم اکتفاء می کند.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابو حیان الأندلسی، الغرناطی، اثیرالدین محمد بن یوسف، البحرالمحیط، مطبعة السعادة، الطبعة الأولى بالقاهرة، ۱۳۲۸.
- ۲- ابو حیان الأندلسی، الغرناطی، اثیرالدین محمد بن یوسف، منهج السالک علی ألفیة ابن مالک تحقیق سدنی جلیزر نیوهافن، ۱۹۴۷.
- ۳- ابو حیان الأندلسی، الغرناطی، اثیرالدین محمد بن یوسف، النهر الماد من البحر المحيط علی حاشیة البحرالمحیط.
- ۴- الحدیثی خدیجه، ابو حیان النحوی، بغداد مکتبة النهضة، الطبعة الأولى، ۱۳۵۸ هـ، ۱۹۶۶ م.
- ۵- الراوی، طه، تاریخ علوم اللّغة، الطبعة الأولى بیغداد، ۱۳۶۹-۱۹۴۹.
- ۶- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر الشافعی، الأشباه و النظائر فی النحو الطبعة الثانية بحیدر آباد، ۱۳۵۹.
- ۷- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر الشافعی، همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع الطبعة الأولى، بالقاهرة، ۱۳۲۷.